

شمالک دشمن

حزب توده !!

دشمن بزرگ، دشمن شماره یک
دشمن جانی
استقلال ایران

مارهائی که در جهنم پرورش یافته اند!



مارهای گزنده ای که با مار
انگیز بزرگ در دغمه های سیاه
زندانی شده بودند، و بجرم کلاه
برداری و بیگانه پرستی، در
آن جهنم هر موزو سوزنده
درس وطن فروشی و بیگانه
پرستی میخواندند، وقتی که در
نتیجه بکصداف سیاسی از غارهای
هولناک خود بیرون خزیدند، جز يك
اندیشه مشوف چیز دیگری در مغز
خود خطور نمیدادند...

انتقام!

انتقام از ملتی که آنها را محکوم نموده بود
انتقام از مردان وطن پرستی که دهندهای
نشرده خویش را به آنها نشان میدادند

مارها بیرون آمدند و وارد اجتماع

شدند، نیش زهر آگین آنها بکار افتاد

ظاهر فریبی آنها خود نمایی کرد، چند

بیچاره از همه جا بیخبری که به خط و

خال و رنگ آمیزبهای خوش ظاهر مار

ها فریب خورده بودند، اطراف آنها

را گرفتند، فریاد زنده باد سرده باد زدند،

طرفداری از سیاست یکجانبه نمودند،

خود را وابسته به بیگانگان شردند؛

فر میتینک های بیجای خود در تحت

حمایت سربازان بیگانه در آمدند، با

اندیشه های پلید و شیطانان موجد افشاش

و نا امنی در سرتا سر ایران گردیدند

گشت و کشتارها را تشویق و تقدر

نمودند سیاست را بدست حمایها

و پرتقال فروشها و نجارها

سپردند؛ حتی وقاحت و بیگانه پرستی

را بجای رساندند که ملنا در روزنامه

از گان رسمی حزب با غلط درشت نوشتند

«با تو قیف روزنامه های عضو

جبهه آزادی باد و دولت شوروی

دشمنی میکنند!» زهی بی شرمی...

بقیه در صفحه ۲

بیکر استقلال

تیرماه ۱۳۰۶
ایران

بقیه از صفحه ۱

حزب توده

عاقبت ماسک ریاکاری و شارلاتانی از روی چهره مهیب و مکرره آنها افتاد و خود را نشان دادند . . .

نشان دادند که اجنبی پرست هستند ، نشان دادند که با پول اجنبی دارو دسته خود را براه انداخته اند نشان دادند که بزور سر نیزه اجنبی از نواحی شمال انتخاب شده اند و بمجلس شورای ملی راه یافته اند ، نشان دادند که دارائی و هستی آنها متعلق بسایرین است و جز خیال معواستقلال ایران نظری نداشته و ندارند . . .

آری ، اینها هستند مارهایی که در جهنم پرورش یافته اند ؛ اینها هستند که بنام حزب توده ! دشمن بزرگ ؛ دشمن شماره یک ، دشمن جانی استقلال ایران بشمار میروند !

نابود باد دشمنان استقلال ما نابود باد عمال و مزدوران یکپانه پرست . . .

نابود باد مارهایی که در جهنم پرورش یافته اند !

اثر طبع آقای سرمد مدیر روزنامه صدای ایران

پیکار و وطن

مانه پیراهن بی تشریف تن پوشیده ایم
ما کفن از بهر بیکار وطن پوشیده ایم
تن رها کردیم تا پیراهن از سر واکنیم
تا براه خدمت میون کفن پوشیده ایم
فاش میگوئیم تا دشمن نیندازد که ما
روی معنی را بلفاف سخن پوشیده ایم
غصم اگر بسته است تیر از ترکش رستم چه باک
ما زرم از جوشن روئینه تن پوشیده ایم
چامه نو دولتان کهنه است نزد ما که ما
رخت نو بر تن ز تاریخ کهن پوشیده ایم
تا نیفتد چشم ناسمجرم بروی بزم ما
ما سر بیمانه زان پیمان شکن پوشیده ایم
جرم بد چشمان بود ، نی عیب بدبینی ما
گر جمال کلین از زاغ و زغن پوشیده ایم
تا نظر گاه وطن بیکانه را منظور شد
ما نظراز منظر و چشم از چمن پوشیده ایم
کان وقت ماست «سرمد» آن سلیمانی نگین
کش گوهر از دستبرد اهرمن پوشیده ایم

«هما»

دل و جان !



از تو میخواهم که برای اولین و آخرین بار بیدارم بیانی ، من نیز تا دامنه کوهسار ، از کنار همان رشته جوی آب که چون قلب و روح ما صاف و پاک است با تحفه های ناچیزی به استقبال می شتابم !

کاش زودتر آئی از برای دل و جان تا قابل را بکف گرفته و بانتظار توام ترسم اگر دیررس دل و جان از دست برود و از اینکه نتوانسته ام به قدمهای نازنینت نثار کنم شرمسار گردم .

قطعا بمن میبخندی که چه قربانی های ناقابلی را برایت آماده ساخته ام ولی من افسوس میخورم که اینها نیز از خودم نیست از برای از « خود» اثری نمی بینم . از « من » جز « تو » مفهومی ندارم ، همه توئی و آن چه هست از آن تو ، پس بیا تاجان و دلکی را که نزد من به امانت گذارده ای بتو پس بدهم ، یعنی نیابت افکنم و به آرامشی خاطر دیده فرو بندم ! .

طرح نقشه های دقیقی شالوده نظام وظیفه را روی پایه های متینی استوار نماید اینک در پرتو درایت و هوش بردارنده و صائب این مرد مبین پرست ، رشته های گسسته نظام وظیفه پیوند یافته و در شاهره اصلاح کامهای برجسته ای برداشته است .

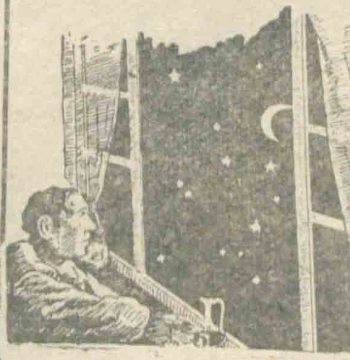
هر چه دشمنان اصلاحات با دسیسه های مرموزی میجاهدت میکنند که در راه این مرد پاکدامن و پشت کار دار مانع وزادگی ایجاد کنند ولی اکنون آنها در برابر جبهه نیرومندی واقع شده و دیر یازود از پای درخواست آمد

ما بیاس خدمات این راد مرد مصمم بودیم عکسشان را زینت بخش یکی از صفحات روزنامه نسیم ولی متأسفانه موفق نشدیم و لازم میدانیم عمل این افسر پاکدامن و مبین پرست را بمنزله نمونه جاودانی از احاط خدمتگاری به جامعه معرفی و امیدواریم اقدام برجسته تیمسار تقدی سرمدش دیگران واقع شو

قدر دانی

از تیمسار سر لشکر تقدی در این چند هفته اخیر نامه هایی مبنی بر تغییر وضعیت و اصلاحات برجسته اداره نظام وظیفه عمومی و اظهار تقدیر و تمجید از اقدامات مبین پرستانه تیمسار سر لشکر تقدی افسر لایق و پاکدامن ارتش با دانه رسیده و مفاد بی آلابش و صمیمانه نامه ما را وادار نمود که عقیده خود را در این باره بیان نمایم سالها بود ناله های ستمدیدگان مظلوم نظام وظیفه بگوش میرسید ؛ غارتگران و چپاول چیان حکومت منحوس بیست ساله مردم را بوضع رقت انگیزی افکنده بودند ، پس از بالا رفتن این پرده مهیب هر چند در کشور شتر و گاو پلنگ معمول نیست که رعایت اصول را نموده کار را بکاردان سپارند ولی بر حسب تصادف اداره نظام وظیفه را بکف یکی از درستکار ترین ، فعالترین میون پرست ترین افسران ایرانی و بدست کسی که در مدت سی سال خدمت هست و ایست خود را در راه سعادت کشور فدا نموده سپردند ، و تیمسار سر لشکر تقدی با هزاران موانع و مشکلات در یک محیط نا مساعدی قدم بپیدان گذاشت و تصمیم گرفت بسا

دلدار نادیده !



بردامنم از دیده فشانم کبر امشب
بیدار نشینم ز غمت تا سحر امشب
امشب بخدا رشته صبرم شده از کف
من تاب فراق تو ندارم دگر امشب
اندر قفس سینه نازک تبه از غم
مرغ دل افسرده بی بال و بر امشب
نادیده دلم عاشق و خواهان تو باشد
ایکاش تو ان دید ترا بکنظر امشب

ما طالب حسنین و جمال قمر امشب
از خویش بچیان تو ندارم خبر امشب
با ماه بسوی تو نمایم سفر امشب
ای چشم هنرمند کوا کب شهر امشب
چون عمر من ای مرکب شکر دگر امشب
آزرد دلم را
زیرا غزل آورده بخون جگر امشب

م . پارسى

ژست

علیرضا امیر مهر و آقای عبدالله والا تهیه شده دارای ۶۴ صفحه و عکسهای متعددی برای نشان دادن رُستهای مختلف دارد و از هر حیث برای علاقمندان قابل استفاده است ما موفقیت کانون هولووود و دو نویسنده جوان کتاب را خواهانیم

کانون هولووود که چندینست قدم های مؤثری برای تربیت جوانان کشور بر میدارد ، با نشر کتاب ژست خدمت بزرگی نسبت به روانشان و هنرمندان انجام داده است ، این کتاب که با مسامی آقای



— ۳۳ —

او ، از جاده سرازیر شده بود ، پائین آمده بود . پیاده و وحشت زده ، سه کیلومتر راه : راه پر خوف را در تاریکی ، در سکوت طی کرده بود ، تا یک تاکسی پیدا شده بود ، و هر دورا بشهر رسانده بود و نیمه شب بخانه خود رسیده بودند . . .

آنوقت او ، از رفتن منصرف شده بود ، ترفته بود ، شاید ترسیده بود ، و شاید خستگی مانع شده بود ، خوابیده بود ، با اضطراب و با یک مشت افکار درهم ریخته !

صبح تلفن او را گرفتیم ، و شروع به صحبت کردم ، بایک اجنبی که بوی طمنه میداد :

« آه ، توئی ؟ نمیدانی چقدر خوشحال هستم ، چقدر راضی هستم ، از تو راضی هستم که با آن ته دانشان مجلل نرفتی . . . راستی چرا نرفتی ؟ حیف بود ، جوانان شیک پوش شهر در شماری ماندند ، نه عزیزم ! او فهمیده بود . . .

و با من قهر کرد !

من از ته دل خوشحال شدم ، از ته دل خندیدم !

شب دیگر او در کافه شمشاد بود ، من به آنجا رفتم ؛ این بار بدرستی احساس میکردم که کوچکترین علاقه ای با او ندارم ، از دیدن او هیچگونه تغییری در حالت من رخ نداد ، دیدن او یک چیز عادی و پیش پا افتاده ای شده بود !

یک حس شیطانی ؛ حسی که باز با قدرت و برتری من بستگی داشت ، در وجودم بیدار شد ، یکبار دیگر خواستم او را دست بیندازم

او را مسخره کنم ، با او سر بس بگذارم . . .

یک گل سفید ، سفید و مطرب ، از کنار باغچه کندم و در سرمیز تماشای نمودم ، رد کرد

« نمیگیری ؟ »

« نه ! »

« بسیار خوب من امشب آنرا بخواهم داد . »

شب مثل دزدها از بیچک های ایوان او گرفتم و بالا رفتم ، یک دسته گل سفید ، گل های سفیدی که پژمرده شده بود ، در کنار تخت خوابش گذاردم ، و روی کارت ویزتم نوشتم :

« بجای آن گل سفید و شاداب ، این دسته گل پژمرده را از من بپذیر ! »

من پس از آن هر روز ، تقریباً هر روز با او یک نامه نوشتم ، و بوسیله نوکر آنها ، روی میز ، کنار تخت خوابش گذاردم ، مثل اینکه شبهای بعد فهمیده بود و در را از توفل میکرد ، نوکر خانه ، بچه کوچک خود را از سر شب زیر تخت خواب قائم میکرد ، و همینکه او بخواب میرفت ؛ پسر بچه بیرون می آمد ، کاغذ را میگذاشت در را باز میکرد ؛ و با نهایت خونسردی نزد پدر خود میشتافت



— ۶ —

پس از کسب اجازه وارد اطلاق شلیک و هردو می افتند .

در این بین چهار امینیه که از پس قلمه صدای تیر شنیده و خواستند وارد قلمه شوند مورد شلیک یکی از نوکر های صولت واقع و یکی از آنها کشته و خود کشته هم هدف مقابل واقع و کشته شده است .

یوسف هزاره بعد از چند دقیقه آبی خواسته و میغوردنوت ولی ستوان چمتاش ۳ ساعت بفریب در عرض راه مشهد جان میدهد .

جنازه صولت و دو نفر امینیه به مشهد منتقل گردید و قضیه خاتمه یافت

این بود داستان قتل صولت که امامزاده بعضی از جرایم بی اطلاع شده بود و خواهیم دید که پس از چندی او را در ردیف ستارخان و شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جزء همدای ملی در خواهند آورد

بالینکه در مشهد قصه های زیادی در باره مرحوم صولت از مردمان مونتق شنیده ام ولی بواسطه طولانی شدن مطلب و وارد نشدن در خصوصیات خانوادگی اشخاص بهمین قدر اکتفا و وارد قسمتهای دیگر از مشاهدات خود میشویم .

پس از کسب اجازه وارد اطلاق او میشود . در اینجا چون کسی جز او و یوسف هزاره نبوده نمیتوان حدس زد مذاکرات آنها از چه قرار بوده است ولی از دو نامه که پس از کشته شدن آن دو نفر بدست می آید معلوم میگردد افسر امینیه بوسیله نامه ای باو نصیحت کرده که مقتضی است بشهر مشهد آمده تا مورد عنوهایونی واقع شود و از نامه ای که او بعنوان استنادار نوشته است بر می آید که از آمدن استنکاف و اظهار نموده که به افغانستان خواهد رفت

(این دو نامه اکنون هم در پرونده موجود و نگارنده آن را دیده است)

ولی آنچه تمام اهل ده دیده اند این بوده که اول آفتاب افسر امینیه وارد اطلاق یوسف هزاره شده و در ساعت ده هردو باهم گویان و خندان بیرون آمده تا وسط قلمه که جوی آبی بوده است رسیده اند

همین که افسر امینیه با نظرف از جوی چسبن میکند یوسف هزاره با اسلحه کمری که در دست داشته از طرف دیگری او را هدف قرار داده و ستوان امینیه هم بطوری آماده بود که بلافاصله از خود دفاع و بطرف یوسف هزاره

هیئت تحریریه نسیم شمال جایزه میدهد

از شماره آینده کاریکاتور نویسندگان نسیم شمال

در روزنامه چاپ خواهد شد

هر يك از این کاریکاتورها دارای علامت مخصوصی خواهد بود که همه بدون استثناء جایزه خواهد داشت .

این شماره ها بوج ندارد ، و شما خوانندگان عزیز علاوه بر اینکه از مطالب تازه نسیم شمال استفاده خواهید نمود و نویسندگان ما را خواهید شناخت جایزه خوبی هم خواهید برد .

نسیم شمال دتعلق بشماست ، آنرا بخرید و بخوانید و از جوایز آن استفاده کنید .

فرهنگ را خراب کنید و بر روی خرابیهای آن فرهنگ نوینی بنا نهید !



سؤال از استاد ارتش

بطوریکه اطلاع یافته ایم تیمسار سرتیپ هوشمند افشار فرمانده لشکر کردستان غدش نوده اند که هیچکدام از افسران و افراد کربستان با خانواده خود مکاتبه و یا تلگراف ننمایند و این سبب شده است که خانواده افسران در تهران یا شهرستانها نگران گردند .

ما از تیمسار معظم ریاست ستاد ارتش خواهشمندیم که این قضیه را رسیدگی نموده و بما پاسخ دهند

متینک عظیمی در خیابانها بر علیه مالکین بی انصاف ! بدهند !

• هر گاه این میتینک بوی نفت گرفت ، ممکن است رفقای حزبی عقب نشینی مشمشانه بنمایند

۶ - تغلف از هر یک از مواد بالا مستلزم بسر گذاردن یک کلاه کبی خواهد بود

فایده

توضیح : متأسفانه آگهی خریدن چاقوهای ضامن دار بواسطه مواد قانون حکومت نظامی به بند محول شد و اکنون تا قضیه تبعید بندر عباس در بین است خرید آن لزومی ندارد

میگویند



عده ای از اعضای حزب توده خود را مسلح قلمداد نموده و با این وسیله کودکانه رعب و وحشتی در دلهای مردم عوام ایجاد میکنند



سران حزب توده برای تظاهرات بوج و تو خالی به شهرستانهای شمالی رفته اند تا مردم را تحریک باغتشاش نموده و از آب گل آلود ماهی بگیرند



برای افتتاح بکداروخانه در چهار راه کنت که برخلاف مقررات بهداری بین چند دواخانه دیگر واقع شده است پنجمزار تومان رتدان سرمایه دار در بهداری شهرداری مابه رفته اند

مناقصه حزب توده !

حزب توده در نظر دارد که کلیه درختهای « پرتغال » نواحی شمال را بمناسبت نزدیکی محصول جهت فروش رفقای حزبی خریداری نماید ، و آگهی مناقصه آن بشرح زیر بخش ونشر یافته است

۱ - کلیه درختهای پرتغال بایستی دست نخورده تحویل رفقای حزبی شود

۲ - بابت هر درخت پرتغال یک مرانامه دیمی حزب بعنوان وجه المصلحه تقدیم خواهد شد

۳ - با هر صد عدد پرتغالی که بدست آید باید یک زنبیل هم از طرف صاحب درخت باسم نازشت تحویل گردد

۴ - دوستان پرتغال فروش مجاز هستند در صورت تغلف صاحب درخت

خبرهای خواندنی

بیچاره مخترع !

دکتر کارل مخترع معروف قلب مصنوعی به مرض قلبی در پاریس وفات یافت ، و یکبار دیگر علم مقهور بنجه مقتدر طبیعت شد .

نطق انگلیسی

جناب حاجی رئیس در ضیافتی که بافتنهار دکتر جردن ترتیب یافته بود بزبان انگلیسی نطق فرموده اند و معلوم نیست کسی که نطق فارسی را زور زور کی ادا میکرد ، بازبان انگلیسی چه مهملاتی را تحویل مدعوین بیچاره داده است ؟

دست و پنجه !

چند شب قبل بسیار اسفندیاری نماینده « صحیح است » مجلس موقع خاموش شدن چراغهای برق دست و پنجه مفصلی بوسیله تلفن با خلیلی نرم کرده است

رطب خورده

دکتر کشورز سیاست یک جانبه کابینه گذشته را مورد انتقاد الکی قرار داده بود ، محافل غیر پرتغال فروشها می گویند کسی که رطب خورده است چگونه منع رطب میکند !



در هفده سالگی ، یعنی در همان سنی که شما و امثال شما شاید در خوابانها گردو بازی میکردید ، من در خدمت فرهنگ بودم و سابقه مطبوعاتی داشتم ، پس اجازه میدهم که عرض کنم من باوضاع فرهنگ وارد تر از شما هستم ؟ من اگر به مدارس ایراد گرفته ام حق داشته ام ، چون من خود دوره های مختلف را در این مدارس حتی مدارس شبانه روزی گذرانده ام ، و براه عیوبات تعلیم و تربیت فکر ها کرده ام لطفاً دست خود را بن بدید ، برویم تا شما چهره های زرد رنگ ، حالات افسرده ، قیافه های پژ مرده محصلین را نشان بدهم ، آنوقت شما که طرفدار این فرهنگ هستید بگوئید به بینم دلیل این افسردگی ها ، از کجا ناشی است ؟

برویم تا بشناسان بدهم که اطفال خرد سال و نورسته که پیوستگی هستقیمی با دنیای فردای ما دارند در چه لانه های کثیف و بی نوری که نام کلاس بر آن گذاشته اند بسر میبرند و با چه کتابهای غلط و مهملی سر و کار دارند ؟ بیایید تا برای شما ثابت کنم که برنامه های مدارس بطور عموم غلط بقیه در صفحه ۶

نفت

با ختم شدن قضیه نفت و محول شدن آن به بعد از جنگ ، رودخانه می که کافندهای روزنامه را به انبار مزدوران سرا زیر کرده بود خشک شد ، و دست و دهان آنها باز ماند ان واقعه جانگداز را به وطن فروشان خائن تسلیت میگوئیم .

بعد از چهار ماه قلم بدست گرفتم که تا باز گفتنی ها را بگویم و برای خود دشمن تراشی بکنم .

راستی نویسنده کی ، آن هم نویسنده کی های انتقادی در ایران دیوانگی است ، چه دلیل دارد که انسان عاقل نیش قلم بدست بگیرد و باین و آن بتازد ، دلپایی را مکدر بکند ، امواج کینه را خروشان بنماید ، و در راه ناهموار و پست و بلند اصلاحات قدم بردارد ؟

چندی قبل در روزنامه ای خواندم که از مقاله ای که من در این روزنامه میتوان بالا نوشته بودم ایراد گرفته شده بود و از گوشه و کنار هم نیر مخالفتهایی نسبت به آن مقاله بگوشم میرسد خواندم که نوشته بودند :

« اعتصامی با حربه قلم جنایت کرده است » و میگفتند که من از اینکه فرهنگ ساخته ام بظلمت رفته ام .

هر چند این گفتار و اعتراض ها برای من گران می آمد ، با این وجود میل نداشتم پاسخی بدهم ، چون فکر میکردم کسی که شعورش آقدر باشد که از اوضاع فرهنگ امروزه اظهار رضایت بکند گفتارش قابل بحث نیست !

آقایان مخالفین !

من ، آری من نوشته بودم که اوضاع مدارس ما خراب است ، فرهنگ خراب است ، کتابهای فرهنگی ناقص است ، آموزگاران و دبیران فنون تعلیم و تربیت را نمیدانند ، من نوشته بودم که مدارس دخترانه را فساد گرفته است ؛ من نوشته بودم که فرهنگ را خراب کنید و بر روی خرابیهای آن فرهنگ تازه ای بسازید آری اینها را من نوشته بودم و من (بر خلاف شما) بنوشته های خودم ایمان دارم ! شما نوشته بودید که من اشتباه کرده ام ، تحت تاثیر واقع شده ام ، و از اوضاع فرهنگ بی اطلاع ام ! آقایان ! متأسفانه باید عرض بکنم که من

گلو درد



رفتم پیش دکتر که درد گلویم را معالجه کند ، او گلویم را دید و گفت :
« دیر آمدی ، خیلی هم دیر آمدی خطر اختناق ترا تهدید می کند !
گفتم :

« اگر کتاب « اختناق ایران » تألیف « شوستر » را نخوانده بودم نمیدانستم معنی این اختناقی که شما میگوئید چیست ؟ ولی میخواهم بدانم اگر زود می آمدم چکار میکردید ؟
گفتم :

« با يك « عمل » راحت میشدی لوزتین تو ورم دارد ، تعجب میکنم چطور با این حال قدرت راه رفتن و حرف زدن را داری ؟ !
گفتم :

« ای آقای دکتر ! نفس شما هم از جای گرمی بلند میشود ، دختر همسایه ما « ایران » بدتر از من دچار اختناق است و هنوز حرف نمیزند ، سهل است ، راه میرود و گاهی هم در مجالس مهم و خصوصی میرقصد !

دستهای مرموز

در این موقع که ژاندار مری کل کشور در تحت نظر سرتیب خسرو پناه که از افسران لایق و جدی مابشار میروند وبا مساعدت و کمکهای شایسته آقای کلنل شورانس کپ قدمهای مؤثری بسوی اصلاح و ترقی بر میدارد ، دستهای مرموزی شروع به اغلال کارها نموده و در نظر دارند وضع ژاندار مری را در انظار عامه اصلاح نشدنی جلوه دهند و این افراد لایق و درستکار را از کاری که در پیش گرفته اند و بدون شك بسا سعادت آینده ایران توأم است دلسرد نمایند ، ما به این عناصر خائن و مرموز که میدانیم بوسیله چه کسانی حمایت می شوند و از چه سرچشمه گل آلودی آب میخورند اخطار میکنیم که دست از رویه بست و نیات پلیدانه خود برداشته و بگذارند ملت ستمدیده و زجر کشیده ایران در تحت حمایت چنین افراد شایسته و درستکاری بسوی ترقی و تکامل پیش بروند ؛ و الا مجبور خواهیم شد برده از روی اعمال شوم آنها برداشته و بیکایک را بجامه معرفی نماییم .

دیكتاتورهای گوجولو

نایب علی عبدالله

گرفت که پس از دو روز انتظار باز هم خبری از او نشد . تا اینکه ناچار خودم با دوقتر دیگر در تعقیبش براه افتادم بقول بچه ها برسان برسان پس بقیه در صفحه ۶

زحمت مردگان

خدا آنقدر دل خوش بزنده ما بدهد که بهیچوجه بفکر مردن نباشند ، زیرا الحق والانصاف « سطح مردگی » از « سطح زندگی » برتر است بالاتر رفته و بد کتاب سطح مردگی انگار اتومبیل کورسی سوار شده و از همه جلو زده است .
ملکت هم که ماشاالله درو بیگرو حساب کتاب درستی ندارد ، « هر که آمد گویا هر که آمد گویا برو » .
یک زمانی يك بنده خدایی که اسمش « امیر شرفی » است وبدون شك از جوانان ونیکو همتان ایران شمرده میشود و همه با احساسات بلند و شهامت بی اندازه او ایمان دارند در امامزاده عبدالله مغارچی کرد و آسایشگاهی برای صاحبان اموات بنا نمود و مچنانا در دسترس مراجعین گذاشت تا صاحب مرده ها اموات خود را در امامزاده عبدالله دفن و پس از انجام مراسم تشریفاتی در آسایشگاهی که امیر شرفی دایر کرده مراجعه نمایند بدون اینکه با اصطلاح اداری « حق و حسابی » بپردازند امیر شرفی فعلا از این محیط دور است ، اینك یکی از آن پاچه ورمالیده های مردود بنمون رقابت دکانی در همان امامزاده باز کرده و از نبودن امیر شرفی بنام معنی سوء استفاده راجا بیز دانسته و چل و پوست لغت کردن مردم را رو براه کرده است .
نام مبارك آقا « مهدی دریانی » و از فحول اجله بچاپ بچاپهای کشور دارپوش علیه السلام است
علاوه از اینکه با زمینهای ارزان خرید خود و فروش آن ده برابر « استفاده های کلانی میبرد يك آگهی دروغی هم بنمون « برو پاگاند » آنجا چسبانده که مردم را بطرف خود جلب کند ولی در باطن هیچی می برد و می خورد که حقیقتا داستانش گفتنی و دیدنی است .
بقیه در صفحه ۷

رفتم میگفت سالی از سالهای دیكتاتوری فرمانده دسته یکی از بست های امنیه فارس بودم ضمن ابواب جمعی من امنیه ای بود که از روز اول بنظر من خیلی با هوش آمد .

کوچکترین کاری را باو مراجعه میکردم بقدری سریع و مدبرانه انجام میداد که گاهی مرا متعجب مینمود ، در صمیمیت و وفاداری کوچکترین امائی نگذاشته بود ولی گاهی از اوقات یکمرتبه چند روزی بدون اینکه من بفهمم غیبتش میزد

غالباً غیبتش بیش از سه چهار روز طول نمیکشید من هم روی اصل زرنگی که داشت چندان مزاحمش نمی شدم اغلب بیش خود فکر میکردم لابد نم کرده ای دارد یا اینکه زن گرفته و نی خواهد من بفهمم .

یکروز مدت یک هفته از غیبت او گذشت و کوچکترین خبری از او نشد اول کمی بدست و پا افتادم که مبادا فرار کرده باشد با در اثر زد و خورد با اشرار در موقع مراجعت از بین رفته باشد این افکار وقتی زیاد در من قوت

فرقه کن ؛ و بدور بریز ؛ مباداتوی دهانت نکهداری ؛ این دوا سم است ، این دوا را باید ریخت دور ؛ هر چه این داروی تلخ را غرغره کنی ؛ تجربه تو زیاد تر میشود ، و خطر اختناق دفع میگردد
گفتم :

« آقای دکتر ! من از بس که ایران را دوست میدارم ، اول این دوا را باو میدهم و بعد خودم استعمال می کنم ، امیدوارم همانطوریکه شما میگوئید نتیجه بسیار خوبی داشته باشد برای اینکه حال مزاجی طفلك « ایران » خوب نیست ، و میترسم با همین اختناق از بین برود
دکتر گفت :

« غصه نخور ! خدا ایران را دوست میدارد ، ایران دختر هفتقی و پرهیز گاری است ، هرگز در چنگال مرک جان نخواهد سپرد !

آقای دکتر !
خدا کند نفس شما حق باشد

گفت :
« خوب پیدا کردم ، مگر نکته ای ایران دختر همسایه ماست ! ؟ تنه تو هم به تنه او خورده است ، هن ایران را خوب میشناسم ؛ همیشه در هر کاری دایر میچنینید و دایر تر از همه نتیجه میگیرید ، بنیدانم این تصور او تقصیر کیست ، ولی میدانم اگر همسایگی هیچ چیز نداشته باشد ؛ درد سر فراوان که دارد ، تو از ایران همین دیر جنیدن را یاد گرفته ای ، اینهم يك درد سر تازه ایست ، خدا عاقبت را بخیر کند !

گفتم :
« از همسایه بازی بگذریم ، حالا يك دواي « مسکن » برای درد اختناق من نداشتی ؟ !

گفت :
« چرا ؛ کسی « غیرت » داشته باش و دواي تلخی را که داروخانه رو بروی منزلتان بتو میدهد بگیر ؛

ژولین !
اسم خارجی ، پرو پاگاند خارجی تابلو خارجی ، خط خارجی ، آدم خارجی را روی هم بگذارید ، عکاسخانه ژولین درست میشود .
این شخص بیگانه که دلش برای اسکناسهای بیگانه تراز خودش برتر میزند ، هیچ مشتری ایرانی را نمی پذیرد و با وضع افشاح آمیزی از سربازان بیگانه در خیابان استامبول بندیرائی مینماید که مورد اعجاب مردم میباشد
ما نمیدانیم اداره امور شهر چرا اصولا به اینگونه اشخاص استفاده طلب و بیگانه پرست پروانه کسب میدهد و چرا از اینطور تبلیغات جلوگیری لازم بکند نیآورد ؟
آیا در این قسمت هم زیر کاسه ، نیم کاسه وجود دارد ؟ !

۱۱۲۰-۱۱۲۳-۱۱۶۵

چه فکر میکنید؟ آیا تعداد بانوان کارمند اداره کل پخش است؟ خیر؟ شماره سه اتومبیل جیب است که روز دوشنبه هشتم آبان در کنار خیابان ممتد از چهار راه مخبرالدوله بفاصله پنج متر ایستاده و درون هر دوی آنها بر از اجناس لطیفه بود و دو سرباز بدبخت هم بحالت خبردار و سلام نظامی در جلوی آن عده بانوان عظام خود نمائی میکردند!

مسئول این کثافت کاریها کیست؟ چرا در اتومبیلهای ارتش باید یکمده زنان هر جایی بنشینند؟ چرا باید سربازان بخت برگشته بغانم های ارباب خود سلام نظامی بدهند؟

مگر احترام گذاردن نظامی بسر دوشی نیست؟

آقایان شماییکه زنان خارجی را در جیب ها می بینید آنها سرباز هستند نه یکمده زنهای هر جایی!

کمی خجالت بکشید...

بقیه از صفحه ۵

نایب علی عبدالله

آنکه از چند آبادی گذشتیم در آخرین ده خیر دادند که پریش در اینجا بوده و امروز قطعا به آبادی مجاور رفته و بالاخره پس از چند ساعت راه پیمائی وارد همان دهی که نام و نشانی داده بودند هدیم بلافاصله دهیابان را از حضور خود مطلع ساختم او نیز فوراً نزد من آمد پرسیدم که عبدالله امنیه اینجاست؟

دهیابان قدری خودش را جمع کرده گفت: قربان نایب علی عبدالله را میفرمائید

گفتم غیر عبدالله امنیه گفت: خیر ولسی نایب علی عبدالله اینجا تشریف دارند.

در اینجا خود من نیز بشك افتادم که حقیقتاً این نایب علی عبدالله کیست؟ بالاخره گفتم: بسیار خوب بدون اینکه باقای نایب علی عبدالله اطلاع بدهید مرا باطابق ایشان ببرید.

دهیابان از جلومن هم عقب به سمت منزل کدخداریان شدید از حیاط محقری گذشته از چند پله کج و مومج بالا رفته به پشت درب اطلاق نایب علی عبدالله رسیدیم اول از لای در آهسته بداخل نگاه کردم که بینم آیا او را میشناسم یا خیر در

محمود پور شالچی

مادموازل روزا...

...وقایع سوم شهریور کاهلا سبزی شده بود.

قرع عمومی همه را گرفته و در کوچه و خیابان، گوشه و کنار گداها بصور مختلفی دیده میشدند

جلوی خیابان ما هم گدائی بود که صبحها وقتیکه من از منزل خارج میشدم، راهم را سد کرده و تقاضای کمک میکرد، و اتفاقاً اگر باو پولی نمیدادند دوسه فحش جانانه نثار عابرین مینمود بدینجهت کسانیکه زهرای گدارا می شناختند مجبوراً باو کمک و مساعدت میکردند

زهرای هر چند که فقیر و بی ثواب بود ولی خداوند کمی هم او را زیبا ساخته بود! و او هم چنان بگدائی خود ادامه میداد تا اینکه آمدورفت قوای متفقین در ایران بعداعلی رسید

یکروز بعداز مدتها من متوجه شدم که زهرای دیگر جلوی راه مراد نمی کند و صدای استغاثه و بافحش او مدتهاست بگوشم نرسیده

از این حیت خیلی دلننگ شدم زیرا علاوه بر آنکه فکر میکردم او در اثر گرانی روز افزون ممکن است از بین رفته باشد، زهرایکی از همشهریهای کلفت خانه ما بود و در اثر این غیبت ناگهانی زهرای، خاطر کلفت ما هم افسرده میشد. و هزاران فکر دیگر بر مغز من خطور کرد.

اولین نگاه بگوشه بی اختیار خشکم زد!

نایب عبدالله در صدر اطلاق تکیه به دو متکای بزرگ زده در مقابل او دو نفر کت بسته ایستاده و از آن ها استنطاق مینماید.

میدانید چرا تعجب کرده بودم این همان عبدالله امنیه بود که بکدمت تمام عیار لباس افسری بر تن داشت و دو نفر از بزرگان محترم و منتقد ایلات اطراف هم کت بسته در مقابل او ایستاده به سئوالات مهم او جواب میدادند.

دیگر طاقت نیاورده داخل اطلاق گردیدم تا نگاه نایب عبدالله بمن افتاد رنگ از صورتش برید و بی اختیار از جا بلند شد

گفتم مرد که پدر سوخته این چه داستانی است؟ این آقایان کیستند چه کسی به تو اجازه داده که لباس افسری

بالاخره موضوع زهرای گدا مشمول مرور زمان شد و از خاطره ها محو شد

من باهوشنگ خیلی رفیق بودم و می توانم بگویم که اگر بعضی اخلاقیهای او نبود راضی بودم جانم را در راه او نثار کنم!

من بچوانی، بزببائی، باحساسات بقیه در صفحه ۷

به پوشی

عبدالله درحالی که عذر میخواست ضمناً خاطر نشان میکرد که قربان از این دو نفر مقداری روغن و آرد قاجاق گرفته ام و فدوی برای حسن خدمت آنها را دستگیر کرده مشغول تنظیم پرونده مربوطه میباشم.

جیبهای علی عبدالله مثل پستان گاو ورم کرده بود و پس از تحقیقات معلوم شد مبلغ ۳۸۰۰ تومان پول آن روز اخذی کرده است!

دستور دادم دستهای آن دو مرد محترم را که دو روز بود آنها را به آخربسته بودند باز نموده مرخص کردند

ضمن این جریانات چشمم به یک کیسه آرد و یک روغن دان و یک دست خر افتاد که در پهلوی دشه عبدالله قرار داشت.

متوجهانه پرسیدم اینها چیست آن دست خرو بساط چه حسابی است عبدالله درحالی که می خندید جواب داد سرکار همه حرفهایم بوط بهمین دست خرو بساط است.

اگر آنها نباشند مانمی توانیم که توی این ملک یک لقمه نان بخوریم گفتم بی شعور درست حرف بزنی منظور ت چه دست خر چه مربوط به نان خوردن است

عبدالله گفت اگر عصبانی نشوید همین الساعه عرض میکنم

با ایسن دست خر از انبار تا در منزل شخصی که مورد اتهام واقع می شود شبانه علامت گذاری میشود برای اینکه بشود ثابت نمود که خرش باری را از انبار تا منزل حمل نموده با آن کیسه آرد رد کیسه های آرد را زوی زمین میکشیم.

چاپخانه سپهر

فرهنگ را خراب کنید

و بی مورد است، این کتابها و این برنامه ها برای دنیای امروز تنظیم نشده، اینها همه زائیده فکر يك مشت عوام کم فهم است.

این برنامه ها باید تغییر بکنند، این اوضاع بایستی اصلاح بشود، معلمی که دوره تعلیم و تربیت را ندیده و از فنون آن بی اطلاع است و امروز بظلمت در مدارس تدریس میکند بایستی برود و غاز چرانی بکند!

آموزگاری شوخی نیست، تدریس بازیچه نیست، اینها همه با نسل آینده سروکار دارد.

فهمیدید؟ مخالفین عزیزم! حالا اگر باز بگویم، مدارس را خراب بکنید، آموزشگاهها را به بتدبید، بر روی خرابیهای فرهنگ، فرهنگ تازه ای مطابق اصول تعلیم و تربیت دنیای متمدن بنا نمایید...

شما باز هم ایراد خواهید گرفت؟ گمان نمیکنم...

ولی اگر خدای نخواست ایراد بگیرید، (خودمانیم) خیلی رودارید!

درحالی که چشمهای من از عصبانیت بازمانده بود گفتم آن روغن دان چه مصرفی دارد؟

عبدالله مثل کسیکه از اختراع خود کیف میبرد گفت با آن روغن دان دو کار میشود انجام داد. اول بوسیله آمت علامت چند بار روغن دزدیده شده به زمین میگذازند ضمناً وقتی که ششس متهم را برای تشکیل پرونده و بازپرسی احضار مینمائیم برای اینکه باو ثابت کنیم که تو دارای اسلحه کمری بوده و فعلاً آن را پنهان کرده ای بدون اینکه او بفهمد با انگشت علامت چند لکه روغن بلباس او گذاشته و از او ادعای اسلحه میکنیم اگر او انکار نماید بوسیله چند شاهد قلابی و آن علامتهای گدا به نان روزانه خود میرسیم.

حسن قدس

وکالت میکنند

نشانی چهار راه سر چشمه جنب مطب دکتر بغور کساینکه بضاعت ندارند از پرداخت حق الوکاله معاف میباشند.

پدربزائی صبح ۸ تا ۱۰ عصر ۳ تا ۸

دعوت

آقایانیکه بایست بحیثیت و شرافت هستید .
خانمهاییکه همیشه غنچه عفت را در گلخانه عقل از سرنبجه طبیعت مصون و محفوظ نگه میدارید .
شماها که دختران - زنان جوان - و خواهران خود را در مقابل تند باد حوادث حفظ می نمائید .
بیایید - بیایید از نزدیک در مقابل چشم جنایات و خیانت های غیر قابل اغماض حسین رضوی مقاطعه کارخانه باز وزارت پشه و هنر را در محکمه نظامی فرمانداری نظامی تهران روز دوشنبه ساعت ۹ صبح به بییند تا بفهمید این جنایت پیشه با چه نحو عفت سرمایه جوانی و اموال شخصی این کینه را تصرف و الحال بدبخت و سیاه روزم نموده .
میگویند محکمه احقاق حقم را خواهد کرد خدا میداند
عفت نوری دلشاد

بقیه از صفحه ۵

رحمت مردگان

امیدواریم این دکان و بساط آن از همه جهت برای وجود آقا نافع و خوش قدم و باشکون باشد و حال آنکه کسی بکسی نیست ایشان هم با این سفره چرب و نرمی که پهن کرده اند مردمان صاحب مرده را خوب آسای پاسبی کنند
چه باید کرد ، همه صاحب مرده اند از مملکت و شهر خیابان و خانه و زندگی گرفته تا ببردگان ختم میشود
بنابر این چه بهتر از اینکه این شخص خوش انصاف (۱) بادیانت (۱) خیر خواه (۱) مثل غیر خواهی حجة السلام فیروز آبادی (۱) دامن همت بکمر بند و ببرد خدمت نمایند ؟

آقای فیروز آبادی در باغ بوستی و بیمارستان مملیات و عبروری (۱) مشغول و آقای مهدی در بانی رئیس مرده خور ها جدیداً نوچه ایشان شده و در آتیه نزدیکی هم ممکن است و کیل حقیقی تهران بشوند . آمین

دکتر محمود تفضلی

دکتر در طب
متخصص بیماریهای داخلی - اطفال و مقاربتی
چهار راه کنت - لاله زار نو -
تلفن ۸۵۲۰
پذیرائی از ساعت ۹ تا ۱۲ و از ۲۰ تا ۱۷
۳-۱

بقیه از صفحه ۶

مادموازل روزا

غلطه و هوشک افسوس میخوردم و چاره ای نداشتم ، زیرا او هر شب در کافه ها بسر میبرد و کمتر شبی بود که در منزل بماند آن شب هم او سنج شده بود که مرا همراه خود بکافه ببرد و بمن نشان دهد که شهبارا چگونه بصبح می آورد با او بکافه رفتم آنچه را که من دیدم اگر شماها میدیدید خون در رگهایتان بجوش می آمد !
اگر میدیدید که هوشک آن جوان رهنا باچه زنانی ، باچه زنان شهوت ران هر جایی شب زنده داری می کند ، بحال او بحال نامزدشک او ، بحال مادر و پدر او اشک میریختید ولی چه سود که شهوت هوشک را کور ساخته بود .
صدای آواز دختر کی بگوش می رسید آوازیکه بایکدنیا آموناله توام بود آوازی که از میان دولبیکه از فرط کشیدن سیگار سیاه و از شدت روز قرمز شده بود ، دخترک هنوز آواز می خواند ، قهقهه های خنده یکدمه زن هر جایی مانع از صحبت میشد در این بین هوشک دست یکزن بلند قد سفیدرومی را گرفته و بطرف من آمد و باز است مخصوصی گفت مادموازل روزا را معرفی می کنم ، عرق سردی بر پیشانیم نشست ، در قیافه ام یکدنیافتت مشهود شد و بدون آنکه يك کلام صحبت کنم از کافه خارج شدم

« مادموازل روزا » دختریکه هوشک از عشق او میبرد همان زهرا کدای سر خیابان مابود

آگهی

چون از احاطه حفظ بهداشت عمومی دایر بودن کارخانه هائیکه با مواد نفتی یا سایر مواد مسموزد در شهر مضراست و طبق مقررات شهرداری ناگزیر است از دایر بودن این قبیل کارخانه ها جلو گیری نماید بموجب این آگهی با اطلاع صاحبان کارخانه هائیکه در داخل شهر هستند میسرسانند چنانچه تا یکمفتمه نسبت بانقل کارخانه خود بخارج شهر اقدام نکنند شهرداری از دایر بودن آنها جلو گیری خواهد نمود و چون گرمابه دارها و نانواینها و همچنین کارخانه های قنادی ناچارند که در داخل شهر باشند باید دودکش و دستگه کار خود را که با نفت یا سایر مواد مسموزد

پرورش چرا تو قیف شد ؟

چرا جریده وزین وبا شهامت پرورش که بنا نهایت بی طرفی وارد در مسائل عمده سیاسی مملکت میشد توقیف شد
پرورش جز حقگوئی و حق نویسی چه گناهی داشت ؟ ما انتظار داریم هر چه زودتر از این روزنامه ملی رفع توقیف شود و بیش از این پرورش در محاق تعطیل باقی نماند

اسکناسهای تقلبی

ازوما با اطلاع عموم میسرسانند که اخیراً چند قطعه اسکناس بانصد ریالی تقلبی بدست آمده که هنوز سازنده آن پیدا نشده است ، هر چند در مقایسه اسکناسهای بانصد ریالی تقلبی بخوبی هویدا و تشخیص اینگونه اسکناسها آسان است و هیچگونه اشکالی ندارد معذک برای راهنمایی بیشتری در شناختن اسکناسهای تقلبی مزبور در اینجا بعضی نواقص برجسته اسکناسهای جعلی را توضیح میدهد .
۱ - بطور کلی رنگ آبی پشت و روی اسکناس مانند اسکناسهای اصلی بر رنگ نمایان نیست .
۲ - زمینه آبی رنگ اطراف شیر و خورشید در روی اسکناس تقلبی نمایان نیست و تقریباً سفید است .
۳ - رنگ آمیزی اطراف شیر و خورشید در اسکناسهای تقلبی ساده و اقسام رنگ و بر چسبکی رنگهای اسکناسهای اصلی را دارا نیست .
۴ - در اسکناسهای تقلبی شماره ای که گذاشته شده پنج رقم است و حرف سری (بحروف الفباء) ندارد ولی در اسکناسهای اصلی شماره از شش رقم تشکیل شده و دارای حرف سری میباشد .
۵ - تمثال در داخل کاغذ را که چلو روشنی دیده میشود در اسکناسهای تقلبی بایک نظر میتوان تشخیص داده که تقلبی است .
از عموم اهالی محترم خواهشمند است چنانچه از این قبیل اسکناسهای تقلبی بآنها ارائه شود فوراً ارائه دهنده را بدادستانی یا کلاتری یا یاسبان تحویل دهند و بدین وسیله بدستگیری جاعلین مساعدت فرمایند .
ش - ۶۸۳

بانك ملی ایران

آگهی مزایده

شهرداری طهران قطعه زمین قراولخانه سابق واقع در محل تقاطع کوچه جواهری مشیرخلوت را که بمساحت ۱۳۰۰۷۲ متر مربع است از طریق مزایده بفروش میسرساند
طالبین میتوانند با پرداخت مبلغ پنج هزار ریال سپرده بصندوق اداره در آمد واخذ برك شرایط خرید از اداره اموال شهرداری پیشنهاد خود را روی برك مذکور نوشته و تا روز ۲۳ ر ۹ ساعت ۱۰ در صندوق هیئت نظارت هزینه شهرداری ببندازند پیشنهادات واصله در روز مزبور ساعت ۱۰ و ۱۰ باز خواننده میشود شهرداری در رد و قبول پیشنهاد ها مختار است مالیات مزایده و هزینه آگهی بعهده خریدار خواهد بود .
ش - ۶۸۵
شهرداری تهران

روزنامه کار یکتاوری

شوخی

با لباس تمام رنگین صبح بکشنه منتشر میشود و هر طبقه لبخندی میزند مواظب خود باشید !

طوری ترتیب و ساختمان نمایند که بهیچوجه موجب زحمت ساکنین اطراف نباشد و الا شهرداری از دایر بودن آنها نیز جلو گیری خواهد نمود .
ش - ۶۸۱
شهرداری تهران

ستون ورزشی

چرا تهران شکست خورد

این اولین بار نیست که تهران شکست میخورد، این اولین بار نیست که جوانان با روح و ورزشکارانمادچار یأس و بدبینی میشوند، تاکنون تهران در هیچ مسابقه‌ای نتوانسته است از روی حق و انصاف فاتح شود، هنوز منظره فوتبال لهستانیها با ایران در برابر نظرم مجسم است، هنوز خرابکاریهای اداره تربیت بدنی را فراموش نکرده‌ام هنوز از اینکه می بینیم جوانان کشور ما رویه پستی و انحطاط میروند متأسر و اندوهناکیم!

شما تصور می کنید جوانان کشور ما مقصر هستند؟ شما تصور می کنید ورزشکاران ما گناهکارند؟ نه... هرگز چنین اندیشه ای را در مغز خود راه ندهید، آب همیشه از سرچشمه گل آلود است تا مردی مانند صدقیانی مربی «۱» و معلم «۱» فوتبال ایران است نباید امید هیچگونه برد و موفقیت را داشت تا آدم فاسد الا اخلاق مثل صدقیانی روح جوانان این کشور را میکشد نباید انتظار هیچگونه پیشرفتی را کشید تهران در این مسابقه شکست خورد زیرا حضرت آقای صدقیانی سلم الله تعالی قرچه تا آخر ساعت بازی، عده تهران دارند چرا باید یکدبیلمه نجاری ۲۵۰۰ ریال مقرر و ماهانه ده هزار ریال از دزدی داشته باشد؟

آیا بهتر نیست که این کارمندان دزد را بیرون کنید؟ بروید برسید که آقای انوشیروان نوری علاوه بر سمت اداری چه شغل (شریفی!) را برای مهندسینی که او را استخدام کرده اند انجام میدهد ببینید آیا آقای نوری واسطه بین بانوان کارمند اداره کل بخش و روسای دوایر نیست؟

خانم آل آقا که دزدبهای او روشن تر از آفتاب است از ترس رسوا شدن استعفا میدهد و مسئولین امور هم برای آنکه مشتشان باز نشود بوجوب نامه شماره ۷۰۴۵۸-۷۰۴۵۸-۲۲۲ ک. استعفای او را قبول میکنند باز هم هفته آینده در این زمینه برای شما خواهیم نوشت

را معین نکرده بود، زیرا حتی یک بیراهن زیادی برای بازیکنان نداشت که وقتی یکی از آنان مجروح شد، در انتظار خارجیان بیراهن را از تن خود بیرون نیاورد و به تن رقیفش بیوشاند زیرا موقع «داوری» مثل موش از حریف حساب میبرد و سه «هاندپنالتی» را نگرفت

زیرا مهاجر و آرتوش و خسان خانان سردار را در بازی راه نداد و عده ای را که مطابق میل مبارک انتخاب نموده بود وارد بازی کرد

آقای رئیس بهداری شهر داری پاسخ دهید

میگویند برای داروخانه ای که میخواهد بر خلاف قانون در چهار راه کنت بین داروخانه های فعلی و اطراف مفتوح شود مبلغ پنج هزار تومان در بهداری شهرداری تقسیم شده است آیا بهداری شهرداری با گرفتن وجوه میتواند هر محل غیر قانونی را مطابق با مقررات جلوه دهد؟ آیا هر کس بول بدهد میتواند آتش بخورد؟ آیا چرخهای بهداری شهرداری هم بارشوه میگردد؟ پاسخ دهید.

روزنامه شرف

روزنامه شرف تحت نظر دوست عزیز و ارجمندمان آقای اسمعیل داودیان وارد عالم مطبوعات گردید و شماره هایی که تاکنون از آن نشر شده است از هر حیث جالب و خواندنی است ما موفقیت دوست گرامی خود ادامه نشر شرف را خواهیم

زیرا برای یکبار هم شده این جوانان بایکدیگر تمرین حسابی نکرده بودند و باصول بازی آشنا نبودند انتظار داریم با این وضع تهران شکست نخورد؟ انتظار داریم روح جوانان برومند ما کشته نشود؟ انتظار داریم اداره تربیت بدنی با این مربیان تالایق روز بروز بسوی انحطاط نرود؟ قضاوت کنید «فاریده»

روزنامه بهرام

جریده هفتگی بهرام باروش بسیار دلپذیری تحت نظر آقای پرویز خطیبی نشر شد، این روزنامه بی اندازه جالب توجه و مورد پسند عمومی است. موفقیت آقای خطیبی جوان باذوق را در انجام خدمات فرهنگی و اجتماعی خواهیم

تک شماره ۴ ریال
جای اداره خیابان رفاهی
مسار ۶ تظن ۶۶۷۶
بهای اشتراك
سالانه ۲۵۰
حصانه ۱۵۰



روزولت دوست ایران برای چهارمین بار ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد - ما بملت امریکاشادباش میگوئیم